

علی باقری دولت‌آبادی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۱/۲۰

جمشید خلقی - عبدالرضا فتحی مظفری**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۲۸

چکیده

موج اعتراضات در جهان عرب که به بهار عربی و بیداری اسلامی تفسیر شده، تاکنون با نتایج سیاسی مختلفی در کشورهای منطقه مواجه شده است. در حالی که حاکمان مصر، یمن و تونس به سرعت و حکومت لیبی پس از ماه‌ها مقاومت سقوط کردند، در بحرین، اردن، عربستان و سوریه حکومت‌ها پایداری قابل توجهی از خود نشان داده‌اند. این تحولات بیش از همه عربستان سعودی را در محاصره دگرگونی‌هایی قرار داده که همواره از بروز آنها در اطراف خویش بیمناک بود؛ تأثیراتی که موجب سقوط متحدین، تضعیف جایگاه این کشور و چالش مشروعیت گردید و عربستان را بر آن داشت تا در دو جبهه به رویارویی با دگرگونی‌ها بپردازد؛ نخست در درون عربستان و دوم در خارج و در همسایگی این کشور و به‌طور مشخص در بحرین و یمن. از این رو پرسش اساسی نوشتار حاضر این است که چرا اعتراضات سیاسی در عربستان همانند مصر، تونس، لیبی و یمن منجر به سقوط حاکمان در این کشور نگردید؟ در پاسخ به سوال فوق، فرضیه مقاله به دو دسته عوامل داخلی و خارجی می‌پردازد. در بخش عوامل داخلی، ساختار قدرت، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگ سیاسی و در بخش عوامل خارجی، غرب و منافع آن در منطقه، اهمیت نفت و نقش عربستان در اوپک و عدم حمایت خارجی و منطقه‌ای از اعتراضات خیابانی در عربستان نسبت به بقیه کشورهای خاورمیانه، مورد بررسی قرار می‌گیرد. مفروض پژوهش این است که رژیم عربستان به لحاظ مدیریت سیاسی و نوع ساختار حکومتی تفاوت چندانی با مصر دوره حسنی مبارک و لیبی زمان قذافی ندارد. برای تبیین فرضیه اصلی پژوهش از نظریه گلدستون در ارتباط با چرایی پیروزی و ناکامی برخی جنبش‌ها و انقلاب‌ها استفاده شده است.

واژگان کلیدی: عربستان، بهار عربی، ساختار سیاسی، اصلاحات سیاسی

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه دولتی یاسوج

** کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه دولتی یاسوج

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیستم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۷۲ - ۳۹.

مقدمه

در هفدهم دسامبر ۲۰۱۰ در شهر سیدی بوزید تونس، نیروی پلیس گاری دستی غیرمجاز یک جوان سبزی فروش را مصادره کرد. محمد بوعزیزی که از این واقعه احساس تحقیر و ناتوانی می کرد، به یک ساختمان دولتی محلی رفت و خود را به آتش کشید. این واقعه پیش درآمد اعتراضات سیاسی گسترده‌ای شد که در نهایت به سقوط بن علی در تونس انجامید. این تحول، تاثیر عمیقی بر سایر جوامع عرب بر جای گذارد، به گونه‌ای که چندی بعد، حسنی مبارک نیز در مصر سقوط کرد و دامنه اعتراضات کشورهای مختلفی چون یمن، لیبی و بحرین را فرا گرفت. در کشورهای دیگری چون مراکش، اردن و عربستان نیز اعتراضاتی شکل گرفت. اعتراضات اخیر جهان عرب موجی از تحلیل‌ها را در رابطه با ماهیت، ریشه‌ها و پیامدهای انقلاب‌های اخیر به دنبال داشته است. در واقع، محققان مختلف به فراخور علایق و حوزه تخصصی خود به بررسی و تحلیل درباره جنبه‌های مختلف این تحولات پرداخته‌اند. درخصوص چیستی تحولات اخیر، برخی آن را انقلاب‌های پست‌مدرن (پراکنده، بدون رهبری و بدون یک ایدئولوژی قطعی) و برخی، موج دیگری از انقلاب‌های لیبرال نامیده‌اند. برخی نیز مانند جمهوری اسلامی ایران و اکثر جمهوری خواهان آمریکایی معتقدند که این تحولات، انقلاب‌های اسلامی بوده و از انقلاب اسلامی ایران متأثر است. (نیاکویی، ۱۳۹۰، ۲۴۱) البته عده‌ای نیز تحولات منطقه را در قالب انقلاب‌های پس‌اسلام‌گرایانه تعریف و تاکید نموده‌اند که غالب معترضان، مسلمانان معتقدی هستند که به تکثرگرایی، حقوق بشر و دموکراسی باور دارند و نه اسلام به صورت یک ایدئولوژی سیاسی. درخصوص ریشه‌های اجتماعی این تحولات نیز برخی بر عوامل سیاسی چون فقدان دموکراسی و آزادی در رژیم‌های پیشین تمرکز بیشتری کرده‌اند و برخی بر عوامل اقتصادی چون فقر، بیکاری و تبعیض. همچنین، عده‌ای تلاش کرده‌اند تا با ارایه چارچوب‌های تلفیقی که هم عوامل سیاسی و هم عوامل اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد، به تبیین تحولات بپردازند. (نیاکویی، ۱۳۹۰، ۲۴۲) بررسی اجمالی نظریات مطرح شده حاکی از آن است که در عمده مطالعات، تلاش شده است انفجار اعتراض مردمی در کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی در قالب یک بسته مفهومی منظم، مرتب شوند و کمتر مقایسه‌های تطبیقی میان کشورهای دست‌خوش بحران

صورت گرفته است؛ از جمله در خصوص چرایی نتایج سیاسی متفاوت اعتراضات نیز پژوهش تطبیقی دقیقی صورت نگرفته است. در واقع اینکه چرا حکومت‌های مصر و تونس به سرعت و حکومت لیبی پس از ماه‌ها مقاومت فرو پاشیدند، در حالی که در بحرین و سوریه جنبش‌های اعتراضی تاکنون موفق به پیروزی نشده‌اند و حکومت‌ها گاه پایداری قابل ملاحظه‌ای نشان داده‌اند، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به خلاء فوق، در این نوشتار تلاش خواهیم کرد به این پرسش پاسخ دهیم که چرا اعتراضات سیاسی در عربستان همانند مصر، تونس، لیبی و یمن منجر به سقوط حاکمان در این کشور نگردید؟ در پاسخ به سوال فوق فرضیه مقاله به دو دسته عوامل داخلی و خارجی می‌پردازد. در بخش عوامل داخلی، ساختار قدرت، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگ سیاسی و در بخش عوامل خارجی، غرب و منافع آن در منطقه، اهمیت نفت و نقش عربستان در اوپک و عدم حمایت خارجی و منطقه‌ای از اعتراضات خیابانی در عربستان نسبت به بقیه کشورهای خاورمیانه، مورد اشاره قرار می‌گیرد. مفروض مقاله این است که رژیم عربستان به لحاظ مدیریت سیاسی و نوع ساختار حکومتی تفاوت چندانی با مصر دوره حسنی مبارک و لیبی زمان قذافی ندارد. برای تبیین فرضیه اصلی، از نظریه گلدستون در ارتباط با چرایی پیروزی و ناکامی برخی جنبش‌ها و انقلاب‌ها استفاده شده است. روش پژوهش نیز با توجه به ماهیت تحقیق، تحلیلی - توصیفی است. در این راستا، ابتدا چارچوب نظری مقاله ارائه می‌شود و سپس مؤلفه‌های مطرح در چارچوب نظری در رابطه با کشور عربستان بررسی می‌گردد.

یک. چارچوب نظری: چرایی انقلاب‌ها و عوامل پیروزی آنها

یکی از مباحث مهم در حوزه علوم سیاسی، چرایی شکل‌گیری و موفقیت انقلاب‌هاست. در این رابطه در طول زمان، نظریه‌ها و رهیافت‌های متعدد و رقیبی مطرح شده‌اند. به‌طور کلی، مطالعه علمی و تطبیقی انقلاب‌ها پس از انقلاب کبیر روسیه آغاز شد و از آن زمان، نظریه‌های انقلاب چهار نسل متفاوت را تجربه کرده‌اند. در نسل اول، نویسندگان بر آن بودند که الگوهای مشترک وقایع را در انقلاب‌های بزرگ شناسایی کنند. متفکران نسل دوم تلاش کردند تا از نظریات عمومی برای تبیین انقلاب‌ها، کودتاها و خشونت سیاسی استفاده کنند. در نسل سوم،

پژوهشگران توجه خود را از نظریه‌های عمومی خشونت سیاسی به مطالعات تاریخی و تطبیقی در مورد ساختار انواع دولت‌ها و روابط کشاورزی معطوف و استدلال کردند که دولت‌ها ساختارهای متفاوتی دارند. متفکران نسل چهارم نیز بر عواملی چون کارگزاری و ایدئولوژی و سیر انقلاب‌ها پرداخته و بر ریشه‌ها، فرایندها و نتایج انقلاب‌ها تمرکز کرده‌اند. (گلدستون، ۱۳۸۷، ۲۹-۱۵) در این میان یکی از مباحث مهمی که بسیاری از متفکران نسل سوم و چهارم به آن پرداخته‌اند، این است که چرا در برخی کشورها انقلاب‌ها با موفقیت همراه می‌شوند و برخی با ناکامی؟ جان فوران در مطالعه مفصلی که در این رابطه انجام داده، موفقیت و ناکامی انقلاب در کشورهای مختلف را این‌گونه تحلیل کرده است: توسعه وابسته و حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص، باعث نارضایتی‌های گوناگون در بخش‌های مختلف جامعه و اتحاد گسترده طبقات علیه دولت می‌شود. فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت نیز باعث تحقق جنبه آرمانی دخالت کارگزاری‌های انسانی می‌شود. در نهایت، رکود اقتصادی نیز موجب تندتر شدن نارضایتی‌ها و ارتباط باز با نظام جهانی باعث نفوذ قدرت‌های خارجی می‌شود. (فوران، ۱۳۸۴، ۳۰۲-۳۰۰) گلدستون نیز در نگاهی کلان‌تر در رابطه با چرایی موفقیت و پیروزی برخی انقلاب‌ها و ناکامی برخی دیگر می‌گوید: برای اینکه یک انقلاب با موفقیت همراه شود، مجموعه‌ای از عوامل باید در کنار هم قرار گیرند: نخست، حکومت باید تا حد غیرقابل جبرانی ناعادلانه و نالایق تصور شود، طوری که مردم آن را عمیقاً تهدیدی برای آینده کشور تلقی کنند؛ دوم، نخبگان (به‌ویژه در عرصه نظامی) باید از حکومت بیگانه شده و حاضر به دفاع از آن نباشند؛ سوم، گروه‌های فراگیری از مردم، شامل گروه‌های قومی و مذهبی و طبقات اقتصادی اجتماعی مختلف در مقابل حکومت بسیج شوند؛ و چهارم، قدرت‌های بین‌المللی باید از حکومت دست‌خوش بحران دفاع نکنند و یا آن دولت را از به‌کارگیری حداکثر قدرتش برای دفاع از خود بازدارند. از نظر گلدستون، انقلاب‌ها به ندرت اتفاق می‌افتند؛ زیرا به ندرت این عوامل در کنار هم قرار می‌گیرند. در واقع، تاریخ پر از جنبش‌های دانشجویی، اعتصابات کارگری و شورش‌های دهقانی است، حال آنکه ائتلاف‌های وسیع طبقات و گروه‌های اجتماعی دشوار است؛ زیرا مستلزم برقراری پلی بین علایق متنوع گروه‌های روستایی و شهری، طبقات متوسط، دانشجویان، صاحبان مشاغل و گروه‌های متنوع

مذهبی و قومی است. علاوه بر این، جدایی نخبگان، به‌ویژه نظامیان که از دولت بهره می‌برند نیز به‌ندرت اتفاق می‌افتد و تنها هنگامی رخ می‌دهد که شرایط آنها یا ایدئولوژی حاکمان به‌طور چشم‌گیری تغییر کند. در نهایت، بسیاری از مواقع نیز بازیگران خارجی برای حفظ ثبات در عرصه بین‌الملل به نفع حاکمان گرفتار مداخله می‌کنند. (Goldstone, 2011) نگاهی دقیق به نظریات گلدستون و فوران عوامل مشابهی را در خصوص چرایی پیروزی برخی جنبش‌ها و ناکامی برخی دیگر نمایان می‌کند؛ از جمله هر دو نظریه بر نارضایتی‌های گسترده و ائتلاف طبقات و نیروهای اجتماعی مختلف و همچنین واکنش بازیگران خارجی توجه داشته‌اند. با این حال، به نظر می‌رسد نظریه کلان‌نگر گلدستون قابلیت اطلاق بیشتری داشته باشد. بر این اساس، در این مقاله با بهره‌گیری از نظریه گلدستون، به بررسی وضعیت سیاسی قدرت در عربستان و واکنش نخبگان به تحولات اخیر خاورمیانه و عوامل ناکامی بهار عربی در عربستان خواهیم پرداخت.

دو. وضعیت داخلی عربستان

رژیم سیاسی عربستان که به گفته بهجت کورانی، متخصص جهان عرب، در چارچوب نظام‌های استبدادی قبیله‌ای سلسله‌ای طبقه‌بندی می‌شود، همواره خالی از مقوله مشارکت شهروندان در قدرت سیاسی بوده است. (بزرگمهری، ۱۳۸۴، ۴۲) حکومت عربستان بنا بر ماهیت آن، حکومتی پادشاهی محسوب می‌شود و ساختار قدرت در آن به‌گونه‌ای است که همه چیز به خاندان سعودی ختم می‌گردد. دولت برای حفظ قدرت به ترکیبی از زور و نهادهای اداری مانند گارد ملی و بوروکراسی متکی است. به‌علاوه، عنصر کلیدی در فرمول سیاسی این دولت عبارت است از مشروعیت خاندان حاکم که مبتنی بر میراث فرهنگی و سنت تاریخی است. این مشروعیت مبتنی بر اقتدار، با دسترسی به ثروت نفت تقویت شده و در نتیجه دولت توانسته است از این طریق از تقاضاهای اجتماعی برای انجام تغییرات سیاسی ساختاری چشم‌پوشی کند. (منفرد، ۱۳۸۵، ۹)

نگاهی جامعه‌شناسانه به ساختار داخلی عربستان سعودی حاکی از آن است که این کشور همچون بسیاری از کشورهای عربی منطقه فاقد مشروعیت سیاسی لازم برای تداوم ثبات سیاسی می‌باشد. از این رو به دلیل فقر مشروعیت، این کشور درصدد نزدیکی هرچه بیشتر به غرب و

جلب حمایت دولت‌های غربی، به خصوص ایالات متحده آمریکا برآمد که همین مساله خود منجر به ایجاد یک نوع تنش اجتماعی در درون عربستان گردید. این کشور همچون بسیاری از کشورهای عربی، دستخوش مشکلات دوگانه‌ای نظیر جلب رضایت آمریکایی‌ها و لزوم تداوم روابط نزدیک با غرب و خطر بروز بحران مشروعیت در داخل گردید. (منفرد، ۱۳۸۵، ۱۱) جامعه عربستان تغییر کرده و به تبع آن، خواسته‌های مردم آن نیز تفاوت کرده است و نخبگان جدیدی شکل گرفته‌اند که مطالبات تازه‌ای دارند. این تحول باعث شده است شهروندان به دنبال احقاق حقوق و خواسته‌هایشان باشند. با این تفاسیر نمی‌توان اذعان کرد که حکومت عربستان در برابر هرگونه تغییر اجتماعی و سیاسی سریع توان ایستادگی دارد، و این مسایل می‌تواند جرقه تحول در این کشور باشد.

سه. عربستان سعودی و بهار عربی

کشورهایی که اغلب به دلیل اقتدارگرایی رژیم حاکم بر آنها دچار ایستایی سیاسی می‌باشند، همواره از وقوع هرگونه تغییر گسترده در محیط پیرامونی خویش، به‌ویژه تغییر از پایین به بالا (به شکل انقلاب و یا قیام مردمی) بسیار هراسناک بوده و بیشتر طالب حفظ وضع موجود حتی در کشورهایی هستند که از رقابتی منطقه‌ای آنها به‌شمار می‌روند؛ زیرا بیم آن می‌رود چنین تغییری به درون مرزهای آنان تسری یابد. عربستان بلافاصله پس از قیام تونس و تسری این تحولات به مصر، دست به اقداماتی برای کنترل اوضاع داخلی زد که از جمله معروف‌ترین آنها، اعلام سرمایه‌گذاری ۳۵ میلیارد دلاری به دستور ملک عبدالله برای اصلاح اوضاع اقتصادی، ایجاد مشاغل جدید، افزایش حقوق کارمندان و کمک به دانشجویان و بیکاران بود. (احمدیان، ۱۳۹۰، ۱)

در بررسی ایستار و سیاست عربستان در قبال تحولات موسوم به «بهار عربی» سه مرحله قابل تفکیک می‌باشد که در عین مکمل بودن، هر یک شاخصه‌های خاص خود را داشته است. در بدو دگرگونی‌های ۲۰۱۱ خاورمیانه، عربستان بنا بر سنت محافظه‌کارانه سیاست خارجی خویش، سکوت اختیار کرد. در جریان یک ماهه تحولات منتهی به سرنگونی زین‌العابدین بن علی، رئیس‌جمهوری تونس، عربستان به چند دلیل موضع روشنی را در قبال این تحولات نگرفت:

نخست آنکه تونس کشوری مدیترانه‌ای و در حوزه شمال آفریقا قرار دارد و از نظر تاریخی، دو زیرمنطقه خلیج فارس و شمال آفریقا کمترین اثرگذاری را از منظر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی بر یکدیگر داشته‌اند. بنابراین فاصله جغرافیایی تونس از خلیج فارس و تعلق آن به زیرمنطقه شمال آفریقا، سبب عدم تحرک عربستان و نیز عدم اتخاذ موضعی روشن در قبال این دگرگونی‌ها از سوی آن کشور شد.

دوم آنکه عربستان سعودی با توجه به دلیل نخست، از متهم شدن به مداخله علیه اراده ملت تونس، احتراز می‌کرد. در واقع عدم مداخله از دید عربستان، با توجه به دوری تونس و روشن نبودن چشم‌انداز آینده تحولات داخلی این کشور، مناسب‌تر بود. به همین دلیل حتی هنگامی که بن علی به عربستان پناهنده شد، عربستان در مقابل برخی اتهامات مبنی بر مداخله و حمایت از وی اعلام داشت که بن علی با پذیرش شرط عدم فعالیت سیاسی، به‌عنوان پناهنده وارد این کشور شده است. سوم آنکه در جریان تحولات شتابان تونس، چشم‌انداز آینده این کشور به هیچ وجه روشن نبود و حتی در روزهای منتهی به سقوط بن علی، گمان نمی‌رفت وی مجبور به گریز از کشور و واگذاری قدرت شود. این نکته را می‌توان از موضع‌گیری‌های پاریس و واشنگتن، به‌خوبی دریافت. بن علی به‌خوبی توانسته بود بر چالش‌های پیشین فایق آید؛ به همین دلیل عربستان همچون سایر کشورهای منطقه توجه چندانی به قیام مردمی تونس نکرده و در انتظار پایان یافتن این غائله و موفقیت بن علی در سرکوب آن بود. این سه دلیل، عوامل عدم تحرک عربستان سعودی در طول بحران یک ماهه تونس بود.

مرحله دوم با قیام مصر در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد. در این مرحله عربستان از وضعیت بی‌طرفی در قبال دگرگونی‌های تونس، خارج و به طرفداری از رژیم مصر و مخالفت با خواسته اصلی معترضان یعنی سرنگونی رژیم پرداخت. در گذار نگرش عربستان از بی‌طرفی به مداخله و جانبداری، چهار عامل دخیل بوده‌اند که توجه به آنها راه‌گشای فهم سیاست عربستان سعودی است:

نخست آنکه، مصر برخلاف تونس جایگاه ویژه‌ای در جهان عرب داشته و یکی از رهبران اثرگذار محور موسوم به «اعتدال عربی» می‌باشد؛ محوری که در برابر محور مقاومت یا «ممانعت» قرار گرفته و عربستان و سایر کشورهای محافظه‌کار منطقه را در کنار مصر

قرار می‌دهد. از این منظر سقوط مبارک و روی کار آمدن جایگزینی با جهت‌گیری خارجی متفاوت، به تضعیف مجموعه کشورهای محور اعتدال در صف‌بندی‌های منطقه‌ای می‌انجامد. این امر به حمایت صریح عربستان و دیگر کشورهای محافظه‌کار عرب از مبارک انجامید.

دوم آنکه، مصر از زمان روی کار آمدن مبارک، نماینده جمهوری‌های میانه‌روی عرب در منطقه بود. برخلاف دهه‌های پیشین که جمهوری‌های انقلابی در مقابل رژیم‌های شیخی - شاهی محافظه‌کار منطقه قرار می‌گرفتند، پدیده جمهوری‌های میانه‌رو این معادله را دگرگون ساخت. به عبارتی، این‌بار رقابت بین نظام‌های محافظه‌کار (شامل رژیم‌های پادشاهی و جمهوری) در مقابل جمهوری‌های رادیکال در جریان بود؛ امری که بالطبع فشار بر رژیم‌های پادشاهی را کاهش می‌داد. به همین دلیل بیم از سقوط مبارک به‌عنوان اصلی‌ترین جمهوری میانه‌رو منطقه، موجب تحرک عربستان و سایر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و حمایت آنها از مبارک شد.

سوم، همچنان که دولت‌های دموکراتیک در برابر دولت‌های اقتدارگرا با یکدیگر هم‌سویی دارند و این مساله در شکل‌گیری نظام منطقه‌ای اهمیت بسیار دارد، (جعفری ولدانی، ۱۳۸۵، ۲۲۸) هم‌سویی دولت‌های اقتدارگرا نیز در شکل‌گیری صف‌بندی‌ها و نظم منطقه‌ای اثرگذار است. عربستان در کنار جمهوری اقتدارگرای مصر توانست محور اعتدال را رهبری کند و برخلاف کشورهای محور مقاومت هیچ‌گونه خطری از ناحیه قاهره احساس نکند. از این منظر جایگزینی رژیم مردم‌سالار در مصر نه‌تنها خروج این کشور از محور اعتدال را سبب می‌شد، بلکه مصر را به‌عنوان کشوری الهام‌بخش در زمینه مردم‌سالاری عربی، به خطری فرامرزی برای رژیم‌های اقتدارگرای منطقه تبدیل می‌کرد.

چهارم آنکه، از زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران و به‌ویژه از آغاز دهه ۱۹۹۰، مصر همواره در رقابت‌های منطقه‌ای متحد عربستان بوده و در هماهنگی با آن کشور مسائل جهان عرب را حل‌وفصل می‌نمودند. در دهه ۱۹۹۰، مثلث سوریه - عربستان - مصر، سازوکار اصلی حل‌وفصل مسائل جهان عرب را تشکیل می‌داد. در دهه نخست هزاره سوم، با توجه به تقابل دو محور موسوم به اعتدال و مقاومت، مصر و عربستان رهبران رژیم‌های محافظه‌کار و نظم سنتی جهان

عرب به‌شمار می‌رفتند. در این دوره، مصر پشتیبان عربستان در رقابت‌های منطقه‌ای آن با ایران و سوریه بود و همواره در مجامع بین‌المللی، نگرشی در هم‌گامی با ریاض اتخاذ می‌کرد. این چهار عامل موجب حمایت ریاض از مبارک شد؛ زیرا سقوط مبارک برای عربستان به‌معنای از دست دادن متحدی اساسی در خاورمیانه و مطرح شدن یک رقیب احتمالا چالش‌برانگیز بود.

با سقوط مبارک، مرحله سوم سیاست عربستان در قبال تحولات خاورمیانه آغاز گردید. در این مرحله، عمده توجه عربستان به پیش‌گیری از تسری موج گسترده اعتراضات به خاک خود و بهره‌گیری از ابزارهای مالی و امنیتی در این راستاست. بلافاصله پس از سرنگونی بن علی در تونس، تحرکاتی در عربستان و در راستای اعتراض به رژیم حاکم و به تأسی از قیام تونس آغاز شد. در اولین اقدام، مردی در جازان، در جنوب عربستان، دست به خودسوی زد. (احمدیان، ۱۳۹۰) به علاوه فراخوان‌هایی برای برگزاری تظاهرات ضددولتی در صفحه‌های فیسبوک ظاهر شد. ۲۹ بهمن ۱۳۸۹ صدها تن از شهروندان شیعه «عوامیه» در شرق عربستان در اعتراض به ادامه بازداشت سه تن از فعالان شیعه عوامیه در این شهر راه‌پیمایی سکوت برگزار کردند. شماری از شهروندان سعودی نیز سوم اسفند ۱۳۸۹ در مرکز شهر القطیف در شرق عربستان تجمع کردند و با سردادن شعارهای ضددولتی خواستار ایجاد اصلاحات در این کشور شدند. در چهارم مارس ۲۰۱۱ میلادی اعتراضات مخالفان از شهرهای احساء و قطیف به ریاض پایتخت عربستان سعودی کشیده شد. به‌دنبال آن حکومت سعودی در روز بعد آن اعلام کرد از این پس هرگونه تظاهرات و تجمع اعتراض‌آمیز ممنوع می‌باشد و در صورت تکرار با برخورد شدید پلیس همراه خواهد بود.

به‌دنبال سرکوب‌ها مخالفان حکومت عربستان سعودی ۱۱ مارس را «جمعه خشم» و اعتراضات اخیر را به نام انقلاب حنین (از جنگ‌های صدر اسلام) اعلام کردند و خواستار برپایی تظاهرات در ۱۷ شهر از جمله جده و ریاض شدند. روز قبل از آن در دو شهر مدینه و مکه و شب قبل از آن مردم دو شهر شیعه‌نشین القطیف و العوامیه (شرق عربستان) از مناطق مهم نفتی عربستان با شعار «نه شیعه نه سنی فقط وحدت اسلامی» در اعتراض به تداوم بازداشت زندانیان سیاسی و عدم ایجاد اصلاحات در ساختار سیاسی به خیابان‌ها ریخته بودند. در دو شهر

اخیر، در حالی که مردم معترض شعارهای مسالمت‌آمیز سر می‌دادند، با برخورد شدید نیروهای امنیتی مواجه و در شهر قطیف دو نفر کشته و ده‌ها نفر زخمی شدند.

جوانان و فعالان شیعی عربستان در منطقه الشرقیه نیز اعلام کردند که درصدد تشکیل ائتلافی بسان ائتلاف‌های بهار عربی در منطقه شیعه‌نشین شرق عربستان با نام «ائتلاف آزادی و عدالت» هستند. این فعالان عربستانی تاکید کردند که این ائتلاف به تبعیت از ائتلاف‌های تشکیل شده در بهار عربی تشکیل خواهد شد و تلاش می‌شود فعالان و نمایندگان تمام جریان‌ها و جناح‌های عربستان در آن حضور و مشارکت داشته باشند. (خبر آنلاین، ۱۳۸۹/۱۱/۲۲)

گذشته از اعتراضات سیاسی فوق، فعالان عربستان طی فراخوانی در شبکه اجتماعی فیسبوک روز ۲۲ اسفند (۱۳ مارس ۲۰۱۱ میلادی) را «روز خشم و اعلام انزجار مردم» از حکام سعودی اعلام و تاکید کردند در این روز تظاهرات گسترده و سراسری برگزار می‌کنند. آنها صفحه‌ای با نام «۱۳ مارس روز خشم در جزیره العرب» در شبکه اجتماعی فیسبوک باز کردند و برای این امر اختصاص دادند. این گروه از جوانان سعودی از طریق فراخوان خود خواستار ایجاد اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در عربستان و برپایی نظام مشروطه سلطنتی در عربستان شدند.

فعالان ۱۲ خواسته خود از رژیم سعودی را مطرح کردند که بارزترین آن ایجاد نظام مشروطه بر اساس جدایی نظام پادشاهی از حکومت، تدوین قانون اساسی مکتوب و مصوب از سوی مردم که جدایی بین قوای دولتی را به رسمیت شناسد و شفاف عمل کردن مقامات و مبارزه با فساد و تشکیل دولتی در خدمت به مردم است. از دیگر خواسته‌های معترضین، برگزاری انتخابات پارلمانی، ایجاد آزادی‌های عمومی، احترام به حقوق بشر، تاسیس نهادهای فعال جامعه شهروندی و لغو انواع تبعیض‌ها علیه شهروندان است. فعالان اینترنتی بر اهمیت حقوق زنان و عدم تبعیض علیه آنها، برخورداری از دستگاه قضایی مستقل و عادل، توزیع عادلانه ثروت و حل جدی مشکل بیکاری تاکید کردند. (خبر آنلاین، ۱۳۸۹/۱۱/۲۲) افزون بر اعلام روز خشم، مجموعه‌ای از فعالان سیاسی در اقدامی بی‌سابقه، تاسیس اولین حزب سیاسی پادشاهی عربستان را اعلام کردند. البته اکثر این افراد بازداشت شدند و جمعه خشم نیز، به‌رغم محدودیت مشارکت مردمی، با شدت سرکوب و روشن شد که سیاست مشت آهنین امیر نایف، وزیر کشور عربستان، بر مشی

مصالحه‌جو و گفتگو طلب پادشاه این کشور غالب آمده بود. البته این امر به معنای بی‌اثر بودن اعتراضات و مطالبات مردمی نبود و برخی از شاهزادگان سعودی دعوت به پاسخ‌گویی به مطالبات و مهیا ساختن فضا برای گفتگو کردند.

چهار. تاثیرات بهار عربی بر عربستان

موج تحولات جدید خاورمیانه که منجر به دگرگونی و تغییرات جدی در کشورهایی چون مصر، تونس، لیبی و دیگر کشورهای منطقه شد، تاثیراتی را بر سیاست خارجی عربستان سعودی تحمیل نمود که همواره از بروز آنها در پیرامون خود نگران بود. بخشی از این نگرانی به منطق سیاست خارجی عربستان بر می‌گردد که بر حفظ وضع موجود و پرهیز از هرگونه تغییر در ثبات داخلی و منطقه‌ای تاکید دارد. (Milani, 2011) علل نگرانی عربستان سعودی از گسترش بهار عربی در منطقه را می‌توان در حفظ حکومت‌های سلطنتی، سقوط متحدان منطقه‌ای و چالش مشروعیت دانست که در ادامه بدان‌ها اشاره می‌شود:

الف. چالش حکومت‌های موروثی

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به‌خصوص عربستان، با توجه به ماهیت حکومتشان که حکومت‌های موروثی و پادشاهی و مبتنی بر مشروعیت سنتی هستند، طبیعی است در برابر انقلابی که درصدد ایجاد حکومتی با مشروعیت عقلایی و قانونی و مبتنی بر رأی اکثریت مردم باشد، موضع‌گیری کنند. یکی از خواسته‌های اصلی انقلابیون در تونس، مصر، لیبی و دیگر کشورها، کنار رفتن دیکتاتورهایی است که یا به نام رئیس‌جمهور و یا به نام پادشاه، قدرت را در اختیار گرفته و حاضر به سهم کردن دیگران در قدرت و گردش نخبگان نیستند. از این روست که یکی از اصلی‌ترین خواسته معترضین، اصلاحات سیاسی و انجام انتخابات دموکراتیک در کشور بوده و هست. بنابراین، شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس و عربستان سعودی با توجه به مشابه بودن ساختارهای سیاسی، پایه‌های حکومت خود را در مقابل با بهار عربی و تمایلات دموکراسی‌طلبانه و آزادی‌خواهانه مردم منطقه، متزلزل یافته و در جهت مقابله با آن اقدام می‌کنند.

ب. سقوط متحدین منطقه‌ای و تضعیف محور اعتدال عربی

با شکل‌گیری خیزش‌های مردمی در خاورمیانه عربی، شاهد سقوط دولت‌های محافظه‌کار و متحد غرب بودیم. بن علی در تونس و مبارک در مصر، از مصداق‌های بارز این حکومت‌ها بودند. در واقع این دو کشور از متحدین اصلی عربستان بوده که همواره مواضع مشترکی نسبت به تحولات منطقه، همانند حمایت از گروه‌های میانه‌رو در فلسطین؛ از جمله دولت خودگردان فلسین به رهبری محمود عباس، همراهی با سیاست‌های ایالات متحده در زمینه مبارزه با تروریسم و غیره داشته‌اند. بنابراین، سقوط این دولت‌ها که در نتیجه بهار عربی صورت گرفت، از چند جنبه عربستان را نگران کرده است:

نخست اینکه، عربستان سعودی با سقوط متحدان اصلی، خود را در وضعیت و موقعیت ضعیف‌تری نسبت به گذشته می‌بیند و این موجب می‌شود تا از اهمیت راهبردی و نفوذ و اثرگذاری این کشور در منطقه به‌خصوص در قیاس با سایر رقبای منطقه‌ای کاسته شود. دوم اینکه، محور اعتدال عربی یا محافظه‌کاری عرب در مقابل محور موسوم به مقاومت که شامل ایران، سوریه، حزب‌الله و حماس می‌شود، در جریان تحولات و دگرگونی‌های بهار عربی تضعیف گردید؛ چرا که با سقوط مصر و تضعیف کشورهای محافظه‌کار عرب، محور مقاومت در وضعیت بهتری از نظر قدرت چانه‌زنی در تحولات منطقه برخوردار گردید؛ امری که در موضع تهاجمی عربستان نسبت به سوریه مشهود است و این کشور در صدد است با همراهی آمریکا و کشورهای محافظه‌کار عربی دولت سوریه را تغییر دهد. سوم اینکه، ایالات متحده با درک شرایط موجود در منطقه برای حفظ جایگاه خود سعی داشته خود را با خواسته‌های مردم همراه و هم‌سو نشان دهد و دست از حمایت و پشتیبانی آنها برداشته و این موضوع موجب افزایش نگرانی عربستان سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس شده است.

چهارمین عاملی که موجب نگرانی عربستان شده است، افزایش نقش ایران در صورت بروز انقلاب در منطقه خواهد بود؛ چرا که همان‌طور که گفته شد، بهار عربی باعث از میان رفتن دولت‌های متحد آمریکا و کشورهایی شده است که موضع ملایمی در منطقه نسبت به اسرائیل داشتند. با شکل‌گیری بهار عربی در جهان اسلام، ممکن است شاهد ظهور گفتمان‌های رادیکال

نسبت به اسرائیل باشیم. این موضع‌گیری به خصوص در مصر قابل توجه است. این همان گفتمانی است که همواره از طرف ایران مطرح شده است. بنابراین، این موضوع نگرانی‌های امنیتی عربستان را افزایش داده و این کشور را به سوی اتخاذ راه‌حلی جهت مقابله با گسترش و تسری انقلاب در کشورهای خلیج فارس سوق داده است. (کرمی، ۱۳۹۰، ۸۷-۸۶)

ج. موج دموکراسی‌خواهی و چالش مشروعیت

یکی از اثرات موج تغییر و تحولات خاورمیانه، اندیشه حکومت قانون، دموکراسی‌خواهی و ایفای نقش مؤثر در روند تحولات توسط مردم است. با توجه به اینکه اکثریت غالب کشورهای خاورمیانه را حکومت‌های سلطنت‌طلب و محافظه‌کار عرب تشکیل می‌دهد، همواره دغدغه ملت‌ها این بوده که چگونه می‌توانند بر روند تصمیمات حکومت اثرگذار بوده و آرمان مهار قدرت را در عرصه عمل محقق کنند. از طرف دیگر، اکثریت این کشورها از بحران مشروعیت برخوردار بوده و از هرگونه حرکت و تمایلات رادیکالیستی که بخواهد این بازی را برهم زند، به شدت پرهیز و با آن مقابله می‌کنند. اساساً مشروعیت موضوعی است که اکثر کشورهای عربی منطقه با آن بحران دست به گریبان بوده و به دلیل عدم برخورداری از پایگاه‌های مستحکم مردمی از آنچه که «بحران مشروعیت» خوانده می‌شود، به شدت رنج می‌برند. این کشورها سعی دارند کمبود مشروعیت داخلی را از طریق تحکیم و تقویت روابط خارجی با قدرت‌های بزرگ جبران نمایند و از این طریق میزانی از ثبات سیاسی خود را تأمین کنند. (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۳) از این‌رو با دگرگونی‌های اخیر و منطلق تحولات که برآیند آن در اصول و بنیان‌های مدنی استوار است، حکومت‌های محافظه‌کار به خصوص عربستان نگران هستند که در حوزه داخلی با چالش‌ها و مطالباتی مواجه شوند که بنیان‌های آن را تحلیل برد؛ مشکلی که تاکنون به مدد کنترل و مدیریت قهرآمیز داخلی و شرایط مناسب مالی آن را به تأخیر انداخته‌اند.

پنج. عوامل ناکامی بهار عربی در عربستان

پس از بررسی تأثیرات جنبش‌های اجتماعی اخیر خاورمیانه بر سیاست خارجی عربستان،

ضرورت دارد به علل ناکامی اعتراضات و بهار عربی در عربستان سعودی اشاره کرد؛ اینکه چرا جنبش‌های اخیر خاورمیانه به‌رغم تاثیرات سریع خود در اغلب کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، نتوانسته است در عربستان به نتیجه‌ای مشابه ختم شود؟ به نظر می‌رسد علت کندی تاثیر جنبش‌های اخیر در عربستان را بایستی در بطن مسایل سیاسی-اجتماعی داخلی و خارجی این کشور جستجو نمود. در واقع، این مساله ناشی از ضعف ایدئولوژیک جنبش‌های اخیر در منطقه نیست، بلکه بیشتر ناشی از این امر است که همپا با تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، در سایر کشورهای خاورمیانه، امکان بروز تحولات سیاسی و اجتماعی (به‌عنوان زیربنای جنبش‌های اجتماعی) در عربستان تحقق نیافته است. موانع تحقق و ناکامی بهار عربی در عربستان را باید در عوامل اجتماعی و سیاسی زیر جستجو کرد:

الف. عوامل داخلی

به لحاظ داخلی آنچه برای موفقیت یک انقلاب از سوی گلدستون مورد اشاره قرار می‌گیرد، هنوز در عربستان اتفاق نیفتاده است. نخست اینکه، نخبگان در پیوند با دولت قرار دارند و هنوز از آن فاصله نگرفته‌اند. دوم اینکه، حکومت همچنان نزد اکثریت جامعه ناعادلانه و نالایق تلقی نمی‌گردد؛ و سوم، گروه‌های قومی و مذهبی و طبقات مختلف در انقلاب مشارکت نکرده و هنوز بسیج سیاسی شکل نگرفته است.

یک. **نخبگان عربستان:** به‌عقیده گلدستون یکی از علل پیروزی انقلاب‌ها رهبری اعتراضات به‌دست نخبگانی است که از حکومت بیگانه شده و حاضر به دفاع از آن نباشند. به‌رغم اینکه در عربستان بخش‌هایی از جامعه نسبت به وضعیت موجود معترض هستند، این اعتراضات مورد حمایت جدی نخبگان قرار نگرفته است. در کشورهای حاشیه خلیج فارس، به‌طور مشخص سه دسته از نخبگان قابل شناسایی هستند: دسته اول، نخبگان سنتی را شامل می‌شود که در واقع از خانواده‌های حاکم، شیوخ و رؤسای قبایلند؛ دسته دوم، روشنفکران و تحصیل‌کردگانی که متعلق به قشر و طبقه متوسط جامعه‌اند؛ و دسته سوم، علما و مفتیان مذهبی هستند. بررسی تاریخ جوامع این کشورها حاکی از این نکته است که اغلب، نخبگان دسته‌های اول و سوم در کنار هم

قرار دارند و به‌رغم برخی از اختلافات عموماً به نوعی تفاهم می‌رسند. در این شرایط، جوامعی از استحکام بیشتری برخوردارند که توانسته‌اند تفاهم لازم را میان نیروهای اجتماعی برقرار کنند. البته در این تفاهم، همواره حکومت و اداره جامعه بر عهده نخبگان سنتی است و علما و اندیشمندان دینی تنها نقش تجزیه‌کننده را ایفا می‌کنند. این همراهی به حدی است که غالباً از دین و قبیله به‌عنوان نهادهای اصلی و اثرگذار این جوامع یاد می‌شود. (امامی، ۱۳۸۰، ۲۷۵) بیشتر نویسندگان اعتقاد دارند مذهب عامل اثرگذار داخلی در تشکیل و تداوم دولت سعودی و بدون شک یکی از مهم‌ترین مولفه‌های هویتی دولت عربستان است. در واقع رهبران عربستان با توسل به این آیین مذهبی یک توجیه ایدئولوژیکی فراهم کرده‌اند که چرا آنان می‌بایست حکومت کنند. این توجیه ایدئولوژیکی به‌عنوان منبع اصلی مشروعیت و ادعایشان نسبت به قدرت به کار می‌رود و علت اصلی تداوم حاکمیتشان نیز همین اندیشه مذهبی است. (عطایی، ۱۳۹۲، ۱۳۶) باوجود این نقش برجسته، برخی دیگر از محققان همچون استفان لاکرویکس، پژوهش‌گر مسائل عربستان، معتقد هستند دستگاه رسمی مذهبی همیشه در کنار دولت نخواهد ماند و در فرصت مناسب در مقابل رژیم خواهد ایستاد. (Lacroix, 2011)

نکته‌ای که در عربستان سعودی و وضعیت سیاسی داخلی آن باید مورد توجه قرار گیرد، این است که این کشور برخلاف بیشتر کشورهای عرب جهان، تا چند دهه گذشته با جریاناتی از قبیل آزادی‌خواهان، مدافعان حقوق بشر، سوسیالیسم عربی و دیگر گروه‌ها و ایدئولوژی‌های سکولار مشکل چندانی نداشته است. اما در هفت سال گذشته، نشانه‌هایی از ظهور و بروز جریان‌های سکولار، فمینیست و تجدیدنظرطلب پیدا شده که تحرکات و فعالیت‌های آنان - به‌رغم کنترل شدید خاندان حاکم - رو به افزایش است. طی دهه گذشته به‌طور خاص دو نوع گرایش لیبرال در عربستان سر برآورده است: نخست، لیبرال‌های درون خاندان حاکم بر رهبری ملک عبدالله که به‌صورت تدریجی در پی حاکم کردن اندیشه‌های خود از جمله «انجام اصلاحات گام‌به‌گام و کنترل شده» هستند. این جریان فکری پایگاه‌های مختلف اطلاع‌رسانی از جمله روزنامه‌هایی مانند *الوطن* و *المدینه* را در اختیار دارد. دوم، لیبرال‌های بیرون حاکمیت که خواستار تغییر ساختار حکومت هستند. از جمله این افراد می‌توان به عبدالله الحامد و یارانش (که اکنون در

عربستان زندانی‌اند) و سعد الفقیه (معارض سعودی مقیم لندن و رهبر جنبش اسلامی اصلاح) اشاره نمود. در واقع، دولت عربستان با اصلاحات تدریجی داخلی بخش‌هایی از نخبگان که ممکن است خواسته‌هایی سیاسی داشته باشند، با خود همراه ساخته است. آخرین اصلاحات در این خصوص که از سوی گروه‌های فمینیست نیز مورد استقبال قرار گرفت، اجازه حضور زنان در شورای مشورتی عربستان است؛ شورای که تاکنون به مردان تعلق داشت. بدین ترتیب، نخبگان عربستان که در طیف گروه متوسط و روشنفکر قرار دارند، ترجیح می‌دهند به جای اعتراض جدی و افتادن در گوشه زندان و تحمل سختی‌ها دولت را تشویق به اصلاحات بیشتر سازند. تجربه اعدام ۱۷ تن از سران جنبش «اتحادیه خلق جزیره العرب» در مارس ۱۹۶۷ که به دنبال حرکت‌هایی در مصر زمان جمال عبدالناصر شکل گرفت، درس‌های بزرگی به این دسته نخبگان آموخته است. (Halliday, 1975, 54)

بنابراین، در وضع موجود، تمامی کسانی که به نوعی خواستار اصلاحات در ساختار قدرت، واگذاری نقش بیشتر به مردم، ایجاد یک مجلس پارلمانی واقعی، اعطای حقوق بیشتر به زنان و مواردی از این دست هستند، با در نظر گرفتن اوضاع و احوال متوجه شده‌اند که در صورتی که بخواهند بیرق مبارزه علیه حکام را برافرازند، از حمایت اکثریت برخوردار نخواهند بود و لذا بر اساس یک تفاهم ناگفته و نانوشته، تمامی این اشخاص ترجیح داده‌اند درون سیستم کار کنند و اصلاحات مورد نظر خود را با سرعتی کمتر از داخل هدایت نمایند. از همین‌روست که آمار دستگیرشدگان سیاسی و احزاب مخالف دولت عربستان (به ویژه آنانی که به انگیزه آرمان‌های دموکراتیک و حقوق بشر دستگیر و یا تحت تعقیب باشند)، البته به نسبت سایر دولت‌های منطقه، اندک است. (نادری، ۱۳۸۸، ۸۱۵-۸۱۴) موج اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی در کشورهای عربی خاورمیانه همچون مصر، لیبی و تونس بسیار فراگیر بود و عملاً طبقات اجتماعی گوناگونی از جمله کارگران و طبقات متوسط و محروم در آن مشارکت داشتند. اعتراضات در کشورهای دیگر از نواحی روستایی و پیرامونی فراموش شده، آغاز و به سمت پایتخت گسترش یافت و در این جنبش‌های اعتراضی، هم شهرهای بزرگ و هم شهرهای کوچک حضور داشتند. اعتراضات در عربستان در مقایسه با سایر کشورها سازماندهی شده نبود و گروه‌های سیاسی در

هدایت مسیر اعتراضات نقش چندانی نداشتند. عملاً هیچ نیروی اجتماعی قدرتمندی که توان تغییر موازنه اجتماعی را داشته باشد، رهبری اعتراضات را بر عهده نگرفت.

دو. عدم فراگیری اعتراضات: همان‌گونه که گلدستون به درستی اشاره می‌کند، پیروزی یا ناکامی یک انقلاب تا حد زیادی مرهون فراگیری اعتراضات و قرار گرفتن گروه‌های قومی مذهبی معترض در کنار یکدیگر است. در واقع، این مرحله زمانی شکل می‌گیرد که مردم دولت حاکم را نامشروع بدانند و یا از اقدامات آن در حوزه مذهبی، قومی، سیاسی و ... ناراضی باشند. عربستان سعودی از معدود کشورهای جهان است که شهروندان آن از حکومت محافظه‌کار خود محافظه‌کارتر هستند. در عربستان سعودی، همچنان ریشه مشروعیت دولت در پایبندی به قرآن و سنت نبوی مطابق با آموزه‌های محمد بن عبدالوهاب است و نمایان ساختن تعهد رژیم به حفظ ارزش‌های اسلامی و وهابی‌گری هنوز هم مانند نخستین سال‌های به قدرت رسیدن سعودی‌ها در این کشور اهمیت دارد. یعنی از دید اکثر مردم عربستان، حکومتی مشروع است که پایبندی بیشتری به اسلام داشته باشد و این کاملاً با معیارهای غربی مشروعیت مانند انتخابات و کثرت‌گرایی و ... متفاوت است. حتی برخی از آنانی که بیش از دیگران با مظاهر زندگی نوین آشنایی دارند و طرفدار اصلاحات قلمداد می‌گردند؛ نظیر تکنوکرات‌ها، بازرگانان و دانشگاهیان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. (Cordesman, 2002, 14) پیوند عمیق دولت با مفتی‌های وهابی و حمایت آنها از دولت موجب گشته است از نظر مردم حاکمان این کشور هنوز دارای مشروعیت لازم برای تداوم حکومت باشند.

مشکل اصلی این است که هنوز شهروند به معنای واقعی آن در جامعه عربستان به درستی شکل نگرفته و بخش اعظمی از این جامعه هنوز از مؤلفه‌های شهروند برخوردار نیستند. در واقع اکثر جامعه عربستان افرادی هستند با مشخصه‌هایی چون تابع، قبیله‌گرا، عدم اعتقاد به تکثرگرایی، حساس نسبت به انتقادهای، و به دلیل عدم مشارکت مؤثر در مسائل جامعه، از حقوق خود شناخت ندارد؛ در واقع، بدویانی که عادت به خیمه‌زدن و چادرنشینی و یا زندگی در خانه‌های خشتی و گلی و شترسواری دارند. (Sharifs, 1997, 345)

در واقع بی‌میلی و فقدان احساس نیاز به وجود نهادهای جایگزین، غیررسمی و غیردولتی

جهت سازماندهی مردمی و نیز عدم احساس نیاز به ابراز مشارکت و وجود، از علل عمده عدم رشد جامعه مدنی در عربستان می‌باشد. سازمان‌های موجود جامعه مدنی در عربستان نیز تا حد زیادی مستقل از دولت باقی مانده‌اند، اما برنامه‌های اجتماعی و سیاسی دولت باعث شده است که این سازمان‌ها کمتر برای ورود به فضای سیاسی شدن تمایل داشته باشند تا چه رسد به اینکه به کارگزاران فرایند دموکراتیک شدن تبدیل شوند. (دلفروز، ۱۳۸۵، ۸۶)

تحقق مردم‌سالاری در یک کشور، نیازمند وجود نهادهای مختلفی از قبیل مقامات منتخب، انتخابات آزاد، منصفانه و مکرر، آزادی بیان، منابع اطلاع‌رسانی متنوع از قبیل مجلات، روزنامه‌ها، کتاب‌ها و مسائل ارتباط جمعی، احزاب سیاسی کارآمد و مردمی و غیره می‌باشد، اما این روند در کشور عربستان با چالش‌هایی روبه‌رو است. در مورد این مساله که آیا جامعه مدنی در کشورهای عرب خاورمیانه وجود دارد یا اینکه احتمالاً در منطقه به‌وجود می‌آید، اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. تا آنجا که به دیدگاه شرق‌شناسی جدید مربوط است، حرف زدن از دموکراسی در خاورمیانه بی‌معناست و از همین رو بحث درباره فقدان سنت‌های دموکراتیک یا رشد شاخص‌های جامعه مدنی بی‌فایده است. (ادوارد، ۱۳۸۲، ۱۷۸)

نکته دیگر درباره عدم وقوع انقلاب در عربستان این است که برخلاف جنبش‌های اعتراضی اخیر در کشورهای عرب خاورمیانه که اکثر اقشار و لایه‌های جوامع این کشورها در آن حضور داشتند و این موضوع به این جنبش‌ها رنگ و بویی ملی بخشید، در عربستان چنین اتفاقی رخ نداد. (Fisher, 2011) عمده اعتراضات به مناطق شیعه‌نشین عربستان محدود شد که از تبعیض‌های مذهبی، (جی مارتین، ۱۳۸۹، ۷۲) سیاسی و اقتصادی به‌خشم آمده بودند. (فواد ابراهیم، ۱۳۸۶، ۴۸-۴۵) به‌دلیل محدودیت قیام به مناطق شیعی (به استثنای چند تجمع کوچک در ریاض)، دولت عموماً با متهم ساختن عوامل خارجی به توطئه و نیز متهم کردن شیعیان سعودی به همکاری با بیگانگان علیه وحدت ملی، به سرکوب قیام دست زد و این اقدام دولت با واکنش سایر گروه‌های جامعه مواجه نشد.

سه. عدم بسیج سیاسی: یکی دیگر از شرایط موفقیت یا ناکامی انقلاب‌ها از منظر گلدستون، بسیج سیاسی معترضان است. امروزه شیوه‌های بسیج سیاسی از شکل سنتی خود خارج شده و

همچنان که انقلاب‌های رنگی و انقلاب مصر نشان داد، معترضان به فناوری‌های جدید برای این مهم روی آورده‌اند. ارتباطات، رکن پایه‌ای هر جنبش اجتماعی است، اما فرم ارتباطات مختلف و متغیر است. (محسنیان راد، ۱۳۸۲، ۲۳-۲۲) رسانه‌های نوین با شکستن مرزهای زمانی و مکانی، به‌عنوان میدان فراخبری ابزار وجود انسان‌ها و گروه‌های به حاشیه رانده شده در جوامع گرفتار دیکتاتوری و تک‌صدایی به‌شمار می‌روند. (ضیایی‌پرور، ۱۳۸۸، ۱۲-۱۱) فیسبوک، تویتر و یوتیوب از مهم‌ترین شبکه‌های اجتماعی هستند نقش شبکه‌های مجازی و اجتماعی در شکل‌گیری بهار عربی، به‌حدی بود که برخی تحلیلگران از آن به‌عنوان انقلاب تویتری و یا فیسبوکی یاد می‌کنند. به یاری زبان مشترک فعالان عرب، گروه‌های جامعه مدنی و نیروهای اپوزیسیون در کشورهای مختلف ارتباط فعالی با هم دارند، اخبار یکدیگر را دنبال می‌کنند و از تجربیات هم بهره‌مند می‌شوند. از این گذشته، حس نزدیکی به یکدیگر به‌عنوان جزئی از دنیای بزرگ‌تر عرب، نیروهای فعال سیاسی یک کشور عربی را نسبت به تحولات سیاسی در کشور همسایه به‌مراتب حساس‌تر می‌سازد. از این‌رو بروز جنبش‌های اعتراضی به‌شدت در بین مردم این کشورها تسری پیدا می‌کند (Osman, 2011) بر این اساس باید گفت که یکی از نقاط مشترک این جنبش‌ها، نقش رسانه‌های الکترونیکی نوین یعنی ماهواره و جوامع مجازی الکترونیکی، مانند شبکه‌های اجتماعی، پیامک‌های تلفنی و ... در شکل‌گیری آنهاست. (کیا و محمودی، ۱۳۹۰، ۲۱-۱۸)

در عربستان که جامعه این کشور هنوز یکی از سنتی‌ترین جوامع دنیا محسوب می‌شود، روند تغییرات بسیار کند است و هر تحول معمولاً پس از مباحثات طولانی صورت می‌پذیرد. در این کشور از تلگراف، تلفن و اکنون اینترنت به سیستم‌هایی تعبیر می‌شود که به سادگی می‌توان آنها را مورد سوءاستفاده قرار داد، مگر آنکه ابتدا کنترل شده و پس از آن مورد پذیرش عمومی قرار گیرند. اگرچه نخستین اتصال عربستان به شبکه اینترنت از اواسط دهه ۹۰ آغاز شد و این کشور در مه ۱۹۹۶، شهرک علوم و فناوری شاهزاده عبدالعزیز که هدف آن ایجاد هماهنگی در خدمات مربوط به اینترنت در این کشور بود را راه‌اندازی کرد، اما محدودیت‌ها بر سر دسترسی به فضای مجازی در این کشور ادامه دارد. (خبرنامه انفورماتیک، آبان ۱۳۸۰، ۱۰۶) عربستان سعودی در عین شناخت اهمیت اینترنت برای مدرنیزاسیون و اقتصاد، نگران دستیابی شهروندان خود به

سایت‌هایی است که مطالب مخالفان رژیم را ارایه می‌کنند. آرزوی دولت عربستان است که انحصار خود را بر اطلاعات حفظ کند و بسیاری از شهروندان نیز انتظار دارند رژیم، آنان را از آثار نامساعد خارجی حفظ نماید. دولت سعودی به‌رغم همه کوشش‌هایی که در جهت کنترل استفاده از اینترنت دارد، تشخیص می‌دهد که نمی‌تواند جلو همه چیز را بگیرد. بنابراین چیزی که مهم است، کنترل منابع و اطلاعات درباره مخالفان سیاسی است. یکی از سایت‌هایی که این موارد در آن وجود دارد، سایت «یاهو» است. در اوت ۲۰۰۰، رژیم عربستان سعودی دسترسی به کلوب‌های آن را ممنوع کرد، اما به‌رغم ممنوع‌سازی، بررسی‌ها نشان می‌دهد که بسیاری به ورود به کلوب‌های یاهو ادامه می‌دهند. (تیتل باوم، ۱۳۸۳، ۱۴۵-۱۴۴) در تخمین‌هایی که در مورد استفاده از اینترنت در عربستان سعودی زده می‌شود، اختلافات گسترده‌ای به چشم می‌خورد. به‌عنوان مثال، بر اساس یک تحقیق از سوی ISP در اواسط مارس ۲۰۰۱، رقم اعلام شده ۵۷۰ هزار کاربر است، در حالی که رقم مربوط به بررسی اتحادیه ارتباطات از راه دور بین‌المللی در آوریل ۲۰۰۱، حدود ۳۰۰ هزار کاربر را نشان می‌دهد. یک تحقیق دیگر تعداد ۲۲۰ هزار مشترک تخمین زده شده را بسیار زیاد می‌داند و این تعداد را حدود ۱۳۵ هزار در ژانویه ۲۰۰۱ ذکر می‌کند. (Braude, 19 January 2001)

مشکل جدی که بر سر راه انقلاب در عربستان وجود دارد، این است که آنان برخلاف هم‌تایان عرب دیگر خود در سایر کشورها چندان از فضای مجازی برای سازماندهی اعتراضات خود بهره نمی‌برند. آنان بیش از آنکه در فضای مجازی به بیان خواسته‌های خود بپردازند، وقت خود را برای تفریح و سرگرمی اختصاص می‌دهند. لذا مخالفت سیاسی چندان در کانون توجه کاربران قرار ندارد. (Braude, 18 May 2001) حال آنکه در شرایط محدودیت سیاسی، این فضا می‌تواند نقش موثری در شکل دادن بسیج معترضان ایفا نماید.

چهار. دولت رانتیر (استبداد نفتی): دلارهای نفتی به دولت عربستان یک منبع مستقل اعطا کرده که از آن برای حفظ و بازتولید خود سود می‌برد. کارکردهای اصلی این منابع عبارتند از: توانا نمودن دولت در خرید حمایت سیاسی، و مشروعیت‌سازی و ایجاد فرصت‌های ساختاری برای جلب مشارکت هدفمند. از این رو، تناقض نفت این است که قدرت و استقلال داخلی نسبی دولت عربستان از وابستگی‌اش به درآمدهای نفتی خارجی (دولت رانتیر) ناشی می‌شود. دولت

رانتیر تمایل دارد تا روزه‌روز استقلال بیشتری پیدا کند. این گونه دولت‌ها تمایل زیادی به بسط آزادی در نظام‌های سیاسی خودشان ندارند و سعی می‌کنند از طریق ارایه خدمات و فعالیت‌های اقتصادی وابسته به درآمدهای نفتی، مردم را راضی نگه دارند. مادام که دلارهای نفتی به سوی حاکمان کشور عربستان سرازیر شوند، این دولت تنها به آن دسته از مطالبات مردم که برای حفظ موقعیت و قدرت خود ضروری است، پاسخ می‌دهد. دولت‌های رانتیر تنها هنگامی مجبور به بازاندیشی در مورد مبانی روابط جامعه و دولت می‌شوند که اصلاحات به‌عنوان یک گزینه ناگزیر مطرح گردد. (مارتین، ۱۳۸۳، ۱۴)

علاوه بر این، دلارهای نفتی زمامداران عربستان را قادر می‌سازد اقتدار خود را با توسعه دخالت دولتی در تمام حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی به اثبات برسانند. اغلب اقدامات اجتماعی و اقتصادی، تحت رهبری و هدایت دولت است. این مشی و روش دخالت‌گرایی تاحد زیادی از رشد مراکز قدرت اجتماعی خودمختار و مستقل جلوگیری می‌کند. حجم گسترده بوروکراسی دولت، درصد زیادی از جمعیت شاغل را به تحت‌الحمایه بالفعل دولت تبدیل می‌کند؛ چرا که زندگی آنها وابسته به خزانه عمومی می‌باشد. در واقع رانت نفت، در سیاست چماق و هویج سعودی‌ها نقش هویج را ایفا می‌نماید. از جمله معضلات اساسی دولت‌های رانتیر، پیش‌گیری از پیشرفت فرآیند توسعه سیاسی از طریق بهره‌گیری از رانت در جهت مرتفع ساختن هرچند موقت مشکلات ساختاری ناشی از اقتدارگرایی می‌باشد. دولتی که بر منابع درآمد خارجی و مستقل از جامعه برخوردار است، نیازی به پاسخ‌گویی به جامعه نمی‌بیند (بشاره، ۲۰۰۷، ۷۹) و تنها به‌طور موقت و برای رفع بحران فوری این پاسخ‌گویی لازم می‌باشد. افزون بر این، رانت کارکرد دیگری در تحکیم اقتدارگرایی رژیم‌های عربی دارد. میشل نعمه، اندیشمند عرب، در این باره می‌نویسد: «مداخله غرب در کشورهای عرب به‌عنوان سازوکاری برای حفظ منافع و دفاع از هژمونیشان بر نفت عربی، ماهیت اقتدارگرایی رژیم‌های جهان عرب را تحکیم کرد.» (Nehme, 2011) اما در واقع رژیم سعودی دچار شکاف‌های گسترده‌ای است که نمی‌تواند با ابزارهای سنتی (چماق و هویج) و راه‌حل‌های موقت، آنها را حل‌وفصل کند. نسل‌های جدیدی که مطرح‌کننده هویت نوینی در خاورمیانه عربی هستند، این امکان را تا حدود زیادی از دولت‌های رانتیر می‌گیرند که بسان

گذشته با پرداخت مجموع مشوق‌های مالی، بحران‌ها را مرتفع سازند. افزون بر این، «شکاف ژرفی بین واقعیت اجتماعی و ایدئولوژی رژیم وجود دارد، ایدئولوژی‌ای که از طریق اتحاد قبیله حاکم با دستگاه علمای وهابی با تفسیر وهابی از اسلام توجیه می‌شود.» (Ghannoushi, 2011) به همین دلیل به نظر می‌رسد تضاد مدرنیزاسیون و ایدئولوژی سنتی چالش عمده‌ای باشد که در آینده عربستان را دچار تحول خواهد ساخت.

پنج. اتخاذ راهبرد سرکوبگرانه توسط دولت سعودی: بیشتر رهبران عرب در خاورمیانه از جمله عربستان از مشروعیت، پایگاه مردمی و سرمایه سیاسی لازم برای درپیش گرفتن سیاست‌های کارساز و سودمند بی‌بهره بوده‌اند و از همین رو نتوانسته‌اند ستون‌های نگه‌دارنده یک نظم عمومی باثبات باشند. ناتوانی یا کوتاهی آنان در اجرای سیاست‌های اجتماعی سودمند به کاهش بیش از پیش مشروعیتشان انجامید و برای ماندن بر سر قدرت، ناگزیر از کاربرد راهبرد زور و سرکوب بوده‌اند. ضعف مشروعیت نخبگان حاکم و عدم اتخاذ رویکردهای سیاسی و اجتماعی درست در بطن جوامع و در نتیجه آن افزایش روزافزون مشکلات مردم، باعث روی آوردن حاکمان به راهبردهای سرکوب‌گرانه و محدودکننده در این کشورها شده است؛ (Ahmed, 2011) سیاستی که در کشور عربستان تاکنون به‌عنوان یکی از عوامل ناکامی جنبش بهار عربی در این کشور تلقی می‌شود. حکومت سعودی عمدتاً متکی بر نیروهای پلیس و امنیتی است و با شکل‌گیری اعتراضات محدود در عربستان، ارتش به‌عنوان یک نهاد برخلاف کشورهای مصر و تونس، در کنار معترضان حکومت سعودی قرار نگرفت و به‌مثابه ابزار شخصی حکام سعودی عمل کرد. سرکوب معترضان و کشته و زخمی شدن تعدادی از فعالان در روز خشم (۱۱ مارس) و سرکوب جنبش اتحادیه خلق جزیره العرب در ۱۹۶۷ شاهدی بر این مدعاست.

شش. سیاست چماق و هویج در عربستان: یکی از سیاست‌های دولت عربستان برای مهار اعتراضات داخلی بهره‌گیری از سیاست چماق و هویج بوده است. به‌عنوان مثال، زمانی که اعتراضات در داخل عربستان و هم‌زمان با سایر کشورهای عربی شدت گرفت، پادشاه ۸۷ ساله و بیمار عربستان که پیش از اعتراضات به مدت سه ماه برای درمان در خارج از این کشور به‌سر می‌برد، با وعده کمک ۳۵ میلیارد دلاری به این کشور بازگشت، کمک‌هایی که شامل ۱۵ درصد

افزایش حقوق کارکنان دولت، بازپرداخت بدهی زندانیان بدهکار، کمک مالی به دانشجویان و بیکاران و نیز قول ایجاد نیم میلیون واحد مسکونی با قیمت‌های ترجیحی و افزایش بودجه پلیس مذهبی می‌شد. (احمدیان، ۱۳۹۰، ۱) افزون بر این اعلام شد انتخابات شهرداری‌ها (که تنها یک بار در ۲۰۰۵ برگزار شده بود)، برگزار خواهد شد. در کنار اعلام موارد پشتیبانی مالی از شهروندان سعودی، در ۱۸ مارس ۲۰۱۱ سطح جدیدی از هزینه‌ها برای نهادها و مدارس مذهبی و همچنین افزایش قدرت پلیس مذهبی کشور اعلام شد. آل سعود در عین نگاه به اهداف درازمدت، اصلاحات محتاطانه‌ای را در کشور خود آغاز کرده است که از جمله تغییر در سیستم آموزشی و مواد درسی آن کشور، اصلاحات اقتصادی در بخش پولی و مالی و جلب همکاری متخصصان و تکنوکرات‌های میانه‌رو، تجدیدنظر در سیاست‌های حمایتی و رفاهی، آغاز تغییرات تدریجی و کند در بخش نهادهای مذهبی در راستای اعمال برخی تعدیلات در آن نهادها و آموزه‌ها و کم کردن از تنگنای فرهنگی حاکم بر آن کشور بوده است. (سهراب‌لو، ۱۳۸۷، ۳۳-۳۲)

به نوشته روزنامه‌های سعودی، در تازه‌ترین اقدام تشویقی برای کاهش دامنۀ اعتراضات به دستور ملک عبدالله، پادشاه عربستان، دستمزد کارگران و کارمندان به‌طرز عجیبی افزایش یافته است. بنا به اعلام وزارت کار دولت سعودی، به کارمندان و کارگران بخش دولتی حداقل چهارهزار ریال سعودی پرداخت خواهد شد که به گفته کارشناسان اقتصادی این جهش باورنکردنی، اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت مایه خوشحالی مردم شود، اما در بلندمدت می‌تواند اثر مخربی بر تورم این کشور و حتی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس داشته باشد. همچنین وزارت کشور عربستان در بیانیه‌ای اعلام کرده است هرگونه دعوت به تظاهرات، اعتصاب و راه‌پیمایی چه در محیط مجازی و اینترنت و چه در کوچه و خیابان، موجب بازداشت و صدور احکام سنگین و زندان‌های طولانی‌مدت خواهد شد. بنا بر ماده ششم قانون راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات عربستان، کسانی که مردم را به راه‌پیمایی‌های غیرقانونی دعوت می‌کنند، به پنج سال زندان و پرداخت سه میلیون ریال سعودی جزای نقدی محکوم می‌شوند. (پایگاه خبری جوان امروز، ۱۳۸۹/۱۱/۱۷)

جدا از مجازات سنگینی که برای هرگونه به راه انداختن راه‌پیمایی غیرقانونی در نظر گرفته شده است، دولت ریاض به ابزار دیگری نیز برای پیش‌گیری از وقوع اعتراضات توسل جسته است

و آن روی آوردن به علما و مفتی‌های محافظه‌کار این کشور برای غیراسلامی معرفی نمودن هرگونه تظاهرات است. مصداق بارز این مساله در هفت مارس ۲۰۱۱، یعنی زمانی که عضو ارشد شورای علمای عربستان، بالاترین مقام مذهبی در این کشور، فتوایی صادر کرد و تظاهرات را غیراسلامی اعلام کرد، خود را نشان داد. (Jones, 2011, 2) در واقع همان‌گونه که کاتزمن اشاره می‌کند، حرکت به سمت دموکراسی تهدید مرگ‌باری برای رژیم محافظه‌کار و سنتی این کشور است. این ترس از انگیزه‌های جدی عربستان برای مدیریت تظاهرات و ناآرامی‌های مردمی در این کشور است. (Katzman, 2011, 8)

هفت. نقش کم‌رنگ زنان در اعتراضات سیاسی: در مورد علل بهار عربی تا سال‌ها و دهه‌ها بحث خواهد شد. اما تاریخ از زنانی هم خواهد گفت که تصویر کنش‌گری آنها در کنار مردان و گاه جلوتر از آنها زینت‌بخش آغاز جریان دموکراسی‌خواهی در خاورمیانه و تغییر تاریخ استبداد بود. بهار عرب، چهره دیگری از زنان ساکن در این کشورها را نیز به مردم دنیا نشان داد. اولین صدای انقلاب تونس را خواهر محمد بوعزیزی برآورد. (راد، ۲۰۱۱)

زنان و دختران مصری نیز در سازماندهی تظاهرکنندگان، شرکت در راه‌پیمایی‌ها و اعتصاب‌ها حضور داشتند. طبق گزارش‌ها ۲۰ درصد از افرادی که در میدان تحریر در همان اولین هفته جمع شده بودند را زنان تشکیل می‌دادند. در جنبش انقلابی لیبی نیز نقش زنان برجسته و پررنگ بود. (مقصودی و حیدری، ۱۳۹۰، ۴۸) اما به‌نظر می‌رسد وضعیت زنان در عربستان به‌گونه دیگری است و با زنان مصری، یمنی، لیبیایی و تونس‌سی متفاوت است. فرد هالیدی در کتاب عربستان بی‌سلاطین بر این اعتقاد است که در جوامع عرب قبیله‌ای در کشورهای خلیج فارس، زنان به‌طور سنتی تحت آمریت چهار سلطان به‌سر می‌برند: اولین سلاطین، حاکمان این کشورها می‌باشند که سلطان سیاسی محسوب می‌شوند، سلاطین قبیله‌ای، که شیوخ می‌باشند، سلاطین مذهبی که مفتی‌ها و سران و روسای مذهبی هستند، و بالاخره سلاطین خانواده، که عبارتند از پدر، برادر و شوهر. (هالیدی، ۱۳۶۰، ۲۲۶)

نویسنده‌ای دیگر در مورد وضعیت زنان در عربستان سعودی می‌نویسد: «مذهب وهابی زنان را از رانندگی محروم می‌کند؛ زیرا آنان مجبورند بدون نقاب رانندگی کنند و این مخالف قوانین

شرع است. زنان عربستان در هنگام تحصیل نایستی توسط مردان دیده شوند. به همین جهت توسط فناوری جدید و به کمک تلویزیون‌های مدار بسته در موارد ضروری، مردان کار آموزشی زنان را به انجام می‌رسانند. گفته می‌شود که مدرسان کور تشویق می‌شوند به مدارس دخترانه بروند؛ زیرا زنان بایستی غیرقابل تشخیص باشند.» (Rabboh Bab, 1984, 51)

وضعیت زنان در کشورهای منطقه به‌رغم امید به بهبودی، در وضعیت اسفناکی است؛ به‌طور مثال، در عربستان سعودی دولت اعلام کرده که زنان نمی‌توانند در نخستین رای‌گیری سراسری این کشور که گزینش شورای شهر است، رای دهند. علما این تصمیم دولت را تایید و رای دادن زنان را موجب فساد و خلاف عفت دانستند. عمر هیاج الزین، به‌عنوان رییس دولت، اعلام کرد که زنان فاقد شایستگی لازم برای گزینش درباره نامزدهای رای‌گیری هستند؛ هرچند برخی دیگر اعلام این ممنوعیت را مشکل هویت زنان می‌دانستند و اینکه بیشتر زنان کارت شناسایی ندارند. نرخ بی‌سوادی زنان که می‌تواند به آگاهی پایین سیاسی، مشارکت پایین در انتخابات و غیره منجر شود، همچنان مانعی بر سر راه نفوذ سیاسی بالقوه زنان می‌باشد. در عربستان با اینکه دولت سعودی دختران را از آموزش منع نکرده و حتی آموزش رایگان نیز برای آنان در نظر گرفته است، حضور دختران در آموزشگاه‌ها و مدارس بسیار محدود است. بر اساس آمار رسمی دولت سعودی، ۵۵ درصد دانش‌آموزان دبستان، ۷۹ درصد راهنمایی و ۸۱ درصد دبیرستان، پسر هستند. (اشرف‌نظری و دیگران، ۱۳۹۰، ۳۹)

بدین ترتیب باید گفت عملاً نیمی از جامعه عربستان در فرایند مخالفت با رژیم ساکت است و تنها بخش‌هایی از آن در قالب جنبش فمینیسم سعی می‌کنند خواسته‌های مورد نظر خود را از طریق فشار بر دولت و انجام اصلاحات دولتی تامین نمایند. این وضعیت با آنچه گلدستون برای موفقیت یک انقلاب تقاضا می‌کند، بسیار فاصله دارد.

ب. عوامل خارجی

همان‌گونه که گلدستون اشاره می‌کند، انقلاب‌ها برای پیروزی به حمایت خارجی یا حداقل بی‌طرفی آنها در جریان انقلاب نیاز دارند. در عربستان نه‌تنها این حمایت صورت نگرفته است،

بلکه اکثر دولت‌های خارجی و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ به حمایت از رژیم آل سعود ادامه می‌دهند. بدین ترتیب مخالفین رژیم علاوه بر اینکه حمایت مالی، نظامی و دیپلماتیک خارجی ندارند، به‌نوعی با سانسور خبری و ضعف پوشش رسانه‌ای نیز در خارج مواجه می‌باشند. در ادامه به برخی از دلایل عدم حمایت خارجی از معترضان عربستانی اشاره می‌گردد.

یک. آمریکا و منافع سیاسی آن در منطقه: امروزه خاورمیانه به لحاظ ژئوپلیتیک، اعتباری کلیدی در سیاست خارجی آمریکا پیدا کرده است. این مهم از سال ۱۹۳۹ که آرامکو در صحرای ظهران به استخراج نفت همت گماشت، موضوعیت یافت. طی دوران جنگ سرد، عربستان سعودی یکی از ارکان «سیاست دوستونی» آمریکا در منطقه بود. با تحولات اواخر دهه هفتاد در منطقه خلیج فارس، ضرورت این خط‌مشی درهم فرو ریخت. تلاش صدام حسین برای توسعه حوزه نفوذ منطقه‌ای و پاگیری اسلام سیاسی، منجر به این شد که عربستان به تنهایی در سیاست منطقه‌ای آمریکا محوریت یابد. از آغاز دهه ۱۹۸۰ تاکنون جایگاه عربستان از دید رهبران آمریکا چنین بوده است، هرچند امروزه این نقش با شدتی بیشتر به وسیله عربستان ایفا می‌شود. هراس آمریکا از احتمال سقوط رژیم حاکم بر عربستان یکی از دلایل اصلی دفع حمله عراق به کویت و جنگ یک‌صد ساعته در مرزهای شمال شرقی عربستان بود. عامل دیگری که عربستان را برای رهبران آمریکا مهم ساخته، مقابله با بنیادگرایی است که از عربستان به سایر بخش‌های جهان صادر می‌شود. هدف آمریکا بر این مبناست که از راه همکاری با دولت عربستان سعودی و از طریق هنجارسازی‌های دموکراتیک (معرفی ایده انتخابات، ارتقای موقعیت زنان، گسترش آموزش و پرورش و توزیع عادلانه ثروت نفتی) ریشه‌های بنیادگرایی را خشک کند. (Edward, 1992, 421-438) آمریکا هرچند سیاست مبارزه با بنیادگرایی را پی گرفته، اما به رهبران عربستان نشان داده که خواهان تداوم این سیاست در کنار بقای رژیم حاکم بر عربستان است. (Dietrich, 1993, 46) پس از تحولات اخیر در خاورمیانه و شکل‌گیری جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، منطقه از نظر ایدئولوژیکی برای آمریکا امن نیست، پس این کشور برای تحقق امنیت ایدئولوژیک در خاورمیانه باید عربستان را در گذر از تحولات ایجاد شده در منطقه مساعدت نماید به همین جهت است که منافع آمریکا و عربستان به دلایل مختلف درهم تنیده شده‌اند؛ آمریکا برای حفظ، تداوم و گسترش نفوذ خود در

منطقه و عربستان برای تداوم حکومت خاندان آل سعود چاره‌ای جز تکیه بر یکدیگر ندارند. گرگوری گاس این رابطه را این‌گونه توضیح می‌دهد: «اول و قبل از هر چیز امنیت داخلی رژیم، هدف اصلی و دایمی حکومت سعودی است. زمانی که قدرت‌های بزرگ مستقیماً مشروعیت حکومت سعودی را تهدید نموده و یا تهدید نظامی مطرح نمایند، عربستان سعودی مخاطرات زیاد مخالفت با آن را به جان می‌خرد و از ایالات متحده تقاضای کمک می‌کند.» (عطایی، ۱۳۹۲، ۱۶۴)

دو. اهمیت نفت عربستان در معادلات اقتصادی منطقه و جهان: عربستان سعودی با بیش از ۲۶۰ میلیارد بشکه ذخیره نفتی، مقامی ممتاز و بی‌نظیر در شکل‌دادن به قیمت نفت و در نتیجه نقشی غیرقابل انکار در شکل‌دادن به سیاست‌های حاکم نفتی بر جهان دارد. با بیش از هشت میلیون بشکه تولید روزانه نفت، این عربستان سعودی است که نبض اوپک و در نتیجه میزان رشد در کشورهای غربی را تعیین می‌کند. این کشور با برخورداری از ظرفیت افزایش تولید به میزان سه میلیون بشکه نفت بیشتر در روز از این قدرت برخوردار است که با هرگونه حرکت رادیکال کشورهای عضو اوپک و غیراوپک در جهت کاهش تولید نفت، قطع جریان نفت و یا افزایش شدید قیمت نفت با هدف لطمه زدن به اقتصاد غرب به‌طور عام و آمریکا به‌طور خاص مقابله کند. این توانایی، قدرت مانوری بی‌نظیر به سعودی‌ها در مقابل آمریکا اعطا می‌کند. تنها کشوری که ظرفیت تولید مشابه و حتی بالاتر از عربستان سعودی دارد، روسیه است که به جهت ذخایر وسیع انرژی می‌تواند بیشتر از عربستان تولید کند. این وضع یک‌بار در اواخر دهه هشتاد اتفاق افتاد و این کشور نزدیک به ۱۳ میلیون بشکه نفت به بازارهای جهانی ارسال کرد. با این حال، به جهت هزینه کمتر تولید در عربستان و هزینه‌های فراوان تولید در روسیه و نیز وضعیت جغرافیایی و شرایط تولید، عربستان همچنان موقعیت ویژه اقتصادی خود را حفظ کرده است. درآمد فراوان نفت که ماهیت اقتصاد تک‌محصولی عربستان را شکل داده است، باید عامل تداوم بخش حکومت اقتدارگرا محسوب شود. (Lusiani, 1994, 131) با توجه به اینکه درآمد حاصله از نفت ۹۰ تا ۹۵ درصد درآمد صادراتی و ۷۰ تا ۸۰ درصد از درآمد دولت و ۴۰ تا ۴۵ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد، (James, 2004, 283) به راحتی درک می‌شود که درآمد نفت چه نقش وسیعی در جنبه‌های مختلف حیات در عربستان بازی می‌کند. (Hudson, 1996, 140) پرواضح است که

نفت به‌طور وسیعی با سیاست از نقطه نظر داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی متصل گشته است. با توجه به این توانایی در اثرگذاری بر حیات اقتصادی جهان و غرب، این کشور نقش کلیدی و اهمیت فراوان در راهبرد جهانی چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی بازی می‌کند. از نظر مقامات آمریکا، هرگونه عاملی که سبب تضعیف کنترل ایالات متحده بر مراکز عمده انرژی در جهان شود، یک تهدید جدی قلمداد می‌گردد. به همین خاطر شرایط کنونی در عربستان می‌بایست حفظ و از طریق ساختارسازی شرایط مطلوب ایجاد گردد. (واعظی، ۱۳۹۲، ۵۳)

سه. ترس از حضور شیعیان در ساختارهای قدرت: یکی از محورهای مشترک سیاست خارجی آمریکا و دولت‌های محافظه‌کار منطقه جلوگیری از قدرتیابی شیعیان در خاورمیانه است. این سیاست که به‌نوعی در جهت مهار ایران و گسترش نفوذ آن در منطقه صورت می‌گیرد، موجب شده واشنگتن چشمان خود را بر روی هرگونه نقض حقوق بشر از سوی حاکمان عرب نسبت به جمعیت شیعی کشورشان ببندد. درحقیقت آمریکا و متحدین غربی این کشور قصد ندارند فرایند قدرتیابی شیعیان در عراق و جنوب لبنان که با حمایت ایران صورت گرفت، در سایر کشورهای منطقه همچون بحرین و عربستان تکرار گردد. در واقع از نظر آنان مهم این است که هژمونی غرب حفظ شده و حاکمیت غیرمستقیم غرب در این کشورها بازتولید شود، خواه تحت لوای دیکتاتوری و خواه تحت لوای دموکراسی. لذا در هر دو صورت، برنده اصلی در این معادله آمریکا و غرب است. (مقصودی و حیدری، ۱۳۹۰، ۴۳) دولت عربستان نیز به‌خوبی از این حساسیت غرب آگاه است و می‌کوشد با نسبت دادن کلیه تهدیدات داخلی خود به گروه‌های شیعه مانع کسب هرگونه حمایت خارجی از سوی آنها شود. درحقیقت همان‌گونه که نونمن اشاره می‌نماید، تمرکز مطلق بر بقای دولت و سلطنت، سازگاری عمل‌گرایانه با محیط منطقه‌ای و جهانی، توجه به قدرت‌های فرامنطقه‌ای به‌عنوان منبع بالقوه مفید (کسب حامی خارجی)، سیطره بر شبه‌جزیره عرب، مدیریت روابط منطقه‌ای از طریق دیپلماسی محتاطانه و تعقیب سیاست موازنه قوای منطقه‌ای، خرید تسلیحات با هدف حفظ وجهه و درگیر کردن منافع و کسب تعهد قدرت‌های غربی به‌منظور بازدارندگی و دفاع و در نهایت اذعان به نقش عربستان سعودی به‌عنوان قدرت اصلی جهان اسلام جزو رفتارهای ثابت عربستان در قرن بیستم بوده است. (عطایی، ۱۳۹۲، ۱۶۵)

نتیجه‌گیری

سقوط کشورهای مستبد و پادشاهی، مهم‌ترین مشخصه بهار عربی است. بنابراین، طبیعی است که دولت‌های مختلف با توجه به ماهیت سیاسی خود نسبت به بهار عربی موضع‌گیری کنند. در این میان، یکی از کشورهای منطقه که بیشترین تلاش را برای مقابله با بهار عربی انجام داده و در این راستا حتی از اعزام نیروی نظامی به سایر کشورها که در آن انقلابیون درصدد دستیابی به اهداف و خواست‌های خود بودند خودداری نکرده، عربستان سعودی است. در این مقاله تلاش شد با بهره‌گیری از نظرات گلدستون و لحاظ کردن عواملی ازجمله نوع حکومت، مشروعیت سیاسی و واکنش بازیگران خارجی، چرایی ناکامی بهار عربی در عربستان سعودی تشریح شود. این نوشتار نشان داد که وضعیت بهار عربی و جنبش‌های اجتماعی اخیر در کشور عربستان با توجه به مؤلفه‌هایی چون ساختار قدرت، فرهنگ سیاسی، ساختار اجتماعی، ساختار اقتصادی، نقش غرب و منافع سیاسی آن در منطقه و جایگاه سیاسی و اقتصادی عربستان در منطقه، باعث نتیجه سیاسی کاملاً متفاوت از دیگر کشورهای عربی خاورمیانه گردیده است.

- موج اعتراضات در اغلب کشورهای عربی خاورمیانه بسیار فراگیر بود و عملاً طبقات اجتماعی گوناگونی ازجمله کارگران و طبقات متوسط و محروم در آن مشارکت داشتند. اعتراضات از نواحی روستایی و پیرامونی فراموش شده، آغاز و به سمت پایتخت گسترش یافت و در این جنبش‌های اعتراضی هم شهرهای بزرگ و هم شهرهای کوچک حضور داشتند. اعتراضات در عربستان در مقایسه با سایر کشورها سازماندهی شده نبود و گروه‌های سیاسی در هدایت مسیر اعتراضات نقش چندانی نداشتند. عملاً هیچ نیروی اجتماعی قدرتمندی که توان تغییر موازنه اجتماعی را داشته باشد، رهبری اعتراضات را بر عهده نگرفت.

- از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، اعتراضات در اغلب کشورهای خاورمیانه اکثراً توسط جوانان و در شهرهای بزرگ و پایتخت‌های این کشورها انجام گرفت. از این‌رو جنبش جوانان بر این حرکت‌ها اطلاق شده است. اما در عربستان سعودی جوانانی که از مشکلاتی نظیر بیکاری، فساد و استبداد رنج می‌بردند و به صورت محدود از فناوری‌های جدید ارتباطی استفاده می‌کردند نیز نقش مهمی در مدیریت و رهبری این اعتراضات ایفا نکردند.

- حکومت سعودی عمدتاً متکی بر نیروهای پلیس و امنیتی است و با شکل‌گیری اعتراضات محدود در عربستان، ارتش به‌عنوان یک نهاد بر خلاف کشورهای مصر و تونس، در کنار معترضان حکومت سعودی قرار نگرفت و به مثابه ابزار شخصی حکام سعودی عمل کرد.

- هیچ کشور قدرتمندی در منطقه و جهان به حمایت قاطع و تلاش برای سرنگونی حکومت سعودی اقدام نکرد و با شروع اعتراضات در عربستان، کشورهای غربی از جمله ایالات متحده از حمایت آل سعود دست نکشیدند.

به‌طور کلی باید اذعان نمود اگرچه دولت عربستان تاکنون در مهار اعتراضات سیاسی موفق عمل کرده است، اما در صورت عدم تحقق اصلاحات واقعی و جدی، شرایط سیاسی و تاحدودی اقتصادی این کشور آن را به سمتی سوق خواهد داد که دگرگونی‌های بزرگی را در بحث جانشینی، مطالبات شیعیان، زنان و جوانان شاهد باشد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. احمدیان، حسن (مرداد ۱۳۹۰)، «عربستان سعودی و قیام ملت‌های عرب؛ رویکردها و چالش‌ها»، گزارش راهبردی، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۲. ادواردز بیورلی، میلتن (۱۳۸۲)، سیاست و حکومت در خاورمیانه، ترجمه رسول افضلی، تهران: مؤسسه فرهنگی و هنری بشیر علم و ادب.
۳. اشرف‌نظری، علی و دیگران (۱۳۹۰)، «جهانی شدن و روندهای جدید سیاسی در کشورهای عرب منطقه خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره سوم.
۴. امامی، محمدعلی (۱۳۸۰)، عوامل تاثیرگذار داخلی در خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۵. بزرگ‌مهری، مجید (۱۳۸۵-۱۳۸۴)، «روند اصلاحات در نظام سیاسی عربستان سعودی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم و سیزدهم.
۶. بشاره، عزمی (۲۰۰۷)، فی المسأله العربیه: مقدمه البیان ديمقراطی عربی، بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه.
۷. پایگاه خبری تحلیلی جوان امروز (۱۳۸۹/۱۱/۱۷)، «سیاست چماق و هویج در عربستان»، قابل دسترس در: <http://www.javanemrooz.com>
۸. تیتل باوم، جاشوا (۱۳۸۳)، «عربستان سعودی و اینترنت»، ترجمه علی رستمی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۲.
۹. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۵)، «دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای»، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۲۳-۲۲۴.
۱۰. جی مارتین، لینور (۱۳۸۹)، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیر نصری، تهران: نشر دانشگاه امام صادق (ع).
۱۱. حافظیان، محمدرضا (۱۳۸۵)، «زنان خاورمیانه در حوزه عمومی»، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره‌های ۱۰۶، ۱۰۷ و ۱۰۸، مرداد، شهریور و مهر ۱۳۸۵.
۱۲. خبرنامه انفورماتیک، (آبان ۱۳۸۰)، شماره ۷۱، به نقل از: The Internet Gain Acceptence in the Persian Gulf.
۱۳. خبر آنلاین، (۱۳۸۹/۱۱/۲۲)، «اعتراضات در عربستان سعودی»، پایگاه تحلیلی خبر آنلاین، قابل دسترس در: <http://www.khabaronline.ir>
۱۴. دلفروز، محمدتقی (۱۳۸۵)، دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه، تهران: نشر سلام.
۱۵. راد، سوده (۲۰۱۱)، «تونس، انقلاب و مطالبات زنان: برابری، جدایی دین از سیاست، شهروندی» قابل دسترس در:

<http://jahanezan.wordpress.com/2011/02/01/tanin-994>

۱۶. سهرابلو، پدram (۱۳۸۷)، «انگیزه‌های تغییر در عربستان»، *مجله گزارش*، شماره ۲۰۶.
۱۷. شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۸۳)، «عربستان و تغییر رژیم؟»، کتابخانه دیجیتالی دید، مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران، کد بازیابی: PP00020040708512113
۱۸. ضیایی‌پرور، حمید (۱۳۸۸)، «جنگ نرم سایبری در فضای شبکه‌های اجتماعی»، *مجله رسانه*، سال بیستم، شماره ۲.
۱۹. عطایی، فرهاد و محمد منصوری مقدم (۱۳۹۲)، «تبارشناسی سیاست خارجی عربستان سعودی: راهبردی واقع‌گرایانه بر بستری هویتی»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال پنجم، شماره اول.
۲۰. فرد هالیدی (۱۳۶۰)، *عربستان بی‌سلاطین*، ترجمه بهرام افراسیابی، چاپ دوم، تهران: نشر سفیر.
۲۱. فوران، جان (۱۳۸۵)، *نظریه‌پردازی/انقلاب‌ها*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
۲۲. فؤاد، ابراهیم (۱۳۸۶)، *شیعیان عربستان*، ترجمه سلیمه دارمی و فیروزه میرزوی، تهران: نشر ابرار معاصر.
۲۳. کرمی، کامران (۱۳۹۰)، «بهار عربی و عربستان سعودی: آثار و واکنش‌ها»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هجدهم، شماره سوم.
۲۴. کیا، علی اصغر و عبدالصمد محمودی (بهار ۱۳۹۰)، «نقش شبکه‌های اجتماعی در انقلاب تونس»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۸۳.
۲۵. گلدستون، جک (۱۳۸۷)، *مطالعاتی نظری تطبیقی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
۲۶. مارتین، لینور (۱۳۸۳)، *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه قدیر نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۷. محسنیان راد، مهدی (۱۳۸۲)، *ارتباط شناسی*، تهران: انتشارات سروش.
۲۸. مقصودی، مجتبی و شقایق حیدری (۱۳۹۰)، «بررسی وجوه تشابه و تفاوت جنبش‌های عربی در کشورهای خاورمیانه»، *فصلنامه رنامه سیاست‌گذاری*، سال دوم، شماره دوم.
۲۹. منفرد، سیدقاسم (۱۳۸۵)، «جایگاه عربستان سعودی در طرح خاورمیانه بزرگ»، *نامه دفاع*، مرکز تحقیقات راهبردی، شماره دوم.
۳۰. نادری، عباس (۱۳۸۸)، «بررسی جامعه‌شناختی نظام سیاسی عربستان سعودی»، *مجله سیاست خارجی*، سال بیست و سوم، شماره ۳.
۳۱. نیاکوبی، سید امیر (۱۳۹۰)، «تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا، ریشه‌ها و پیامدهای متفاوت»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، شماره چهارم.

۳۲. واعظی، محمود (۱۳۹۲)، «الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول.

33. Ahmed, Nafeez Mosaddeq (2011, August 8), "The Arab World's Triple Crisis," European Voice, Monday, in: <http://www.europeanvoice.com/article/2011/february/the-arab-world-s-triple-crisis/70270.aspx>

34. "Arab Protests, Islam and the West," *Middle East Policy Council*, in: <http://www.mepc.org/articles-commentary/commentary/arab-protests-islam-andwest>.

35. Cordesman, Anthony H. (2002), *Saudi Arabia Enters the 21st Century: Opposition & Extremism*, Center for Strategic & International Studies, Washington.

36. Dietrich Fischer(1993), *Nonmilitary Aspects of Security: A System Approach*, Brookfieldm: Dartmouth Publishing.

37. Edward A. Kolodziej(1992), "Renaissance in Security Studies? Cavaet Lector," *International Security Studies*, Vol. 13.

38. Fisher, Marc (2011, March 26), "In Tunisia act of one Fruit vendor Unleashes Wave of Revolution through Arab World," Washington Post.

39. Ghannoushi, Soumaya (2011, April 14), "While the Saudi Elite Looks Nervously Abroad, a Revolution is Happening," *The Guardian*, in: <http://www.guardian.co.uk/commentisfree/2011/apr/14/Saudi-elite-revolution-conservative-modern>

40. Goldstone, Jack A. (2011), "Understanding the Revolution of 2011," *Foreign Affairs*, May/ June://www.foreignaffair.com/articles/67694/Jack-a-goldeston/understanding-the-revolution-2011.

41. Halliday, Fred (1975), *Arabia without Sultans: A Political Survey of Instability in the Arab World*, New York, Vintage Books.

42. James, Wynbrandt(2004), *Saudi Arabia*, New York: Checkmark Books.

43. Joseph Braude(19 January 2001), "Saudi Arabia: Internet Infrastructure Improves but Penetration Remains Low," Pyramid Research Advisory Services.

44. Joseph Braude(18 May 2001), "Iran: A Growing Internet Market Weathers a Temporal Strom," Pyramid Research Advisory Services.

45. Jones, T. C. (2011), *Counter Revolution in the [Persian] Gulf*, United States Institute of Peace Brief.
46. Lacroix, Stephane(2011 June 2), "Saudi Islamists and the Potential for Protest," *Foreign Policy*, <http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/06/02/saudi-islamists-and-the-potential-for-protest>
47. Luciani Giacomo(1994), "The Oil Rent, the Fiscal Crisis or State and Democratization," in: *Democracy Without Democrats? The Renewal of Politics in the Muslim World*, Ghassam Salame(ed.,) New York: I. B. Tauris
48. M. Hudson (1996), *Arab Politics: The Search For Legitimacy*, New Haven: Yale University Press.
49. Milani, Mohsen (2011, October 11), "Iran and Saudi Arabia Square off the Growing Rivalry between Tehran and Riyadh," *Foreign Affairs*.
50. Nehme, Michel (2011, Issue 76), "Oil is the Instigate of Landscape Change in the M. E." *Lebanese National Defence*.
51. Osman, Tarek (2011, 9 May), "The Arab Prospect: Forces and Dynamics," *Open Democracy*, in: <http://www.opendemocracy.net/tarek-osman/arab-prospect-forces-and-dynamics>
52. Rabboh, Bab Abab(1984), *Saud Arabia: Forces of Modernization*, Bratteboro, Vt: Amana Books.
53. Sharif S. Elmusa(1997), "Faust without the Devil? The Interplay of Technology and Culture in Saudi Arabia," *Middle East Journal*, Vol. 51, No. 3.
54. Katzman, K. (2011), *Bahrain: Reform, Security, and U. S. Policy*, Congressional Research Service.